

وصیت به فرزندان خود*

فرزندان عزیزم در شرف حرکت به سوی طهران و عنقریب نزدیک به هزار فرسخ از یکدیگر دور می‌شویم و دیگر نمی‌دانم چه وقت لذت دیدار شما را درمی‌یابم، پس این ورقه که از من به شما می‌رسد در واقع وصیت من است، به دقت بخوانید و به یاد بیاورید که این سخنان را از کسی می‌شنوید که نسبت به شما خیرخواه‌ترین مردم دنیاست و از شما جز خیر و سعادت شما چیزی نمی‌خواهد.

اگرچه پیش‌آمد زندگانی ما طوری بود که شما به قدر کفایت با من معاشرت نمی‌کردید و من از این جهت دلخور بودم، مع‌ذلک البته فهمیده‌اید که من در جوانی هم اهل هوی و هوس نبودم، تنها عشق و سودایی که در سر داشتم کسب معرفت بود و شرکت در تهیه موجبات خیر و سعادت ابناء نوع، و پس از آن که متأهل شدم، خوشدلی من مصاحبت مادر ناکام شما و

●. این نوشته‌ای است از محمدعلی فروغی خطاب به پسرانش. از این نوشته در خانواده فروغی با عنوان «پندنامه» یاد می‌شود. ولی در متن نوشته کلمات «پند» یا «پندنامه» به کار نرفته، و نویسنده در دو مورد از نوشته خود با لفظ «وصیت» یاد کرده است.

خانم ماری فروغی، همسر محمود فروغی (فرزند ذکاءالملک)، در سفر به تهران در سال ۱۳۷۲، این «پندنامه» و برخی دیگر از یادداشتهای ذکاءالملک را در خانه یکی از خویشان کشف کرد و آنها را به امریکا آورد. «پندنامه» را پاکت‌نویس کرد، ولی عمرش وفا نکرد تا بقیه یادداشتهای پاکت‌نویس کند. وی در سال ۱۳۷۵ در امریکا درگذشت (به نقل از جمشید فروغی). این نوشته را مدتی پیش جمشید فروغی فرزند دوست ارجمند درگذشته‌ام محمود فروغی برای چاپ در ایران‌شناسی در اختیار بنده قرار داد که اینک از نظر خوانندگان می‌گذرد. این نوشته بر روی یک برگ کاغذ به اندازه ۲۷/۵×۲۲ سانتیمتر نوشته شده است که نویسنده، آن برگ را تا کرده و به قطع «کاغذپستی» درآورده است. این متن با مداد نوشته شده و بدین جهت با گذشت زمان بعضی از کلمات آن محو گردیده و ناخواناست. کلمات ناخوانا را با سه نقطه (...) مشخص کرده‌ام. توضیح آن که نوشته تاریخ و امضا ندارد...

به روایت جمشید فروغی، بعد از سال ۱۳۰۴ سه تن از عموهایش - جواد و محسن و مسعود - برای تحصیل به اروپا رفتند و پدر در یکی از سفرهای خود به اروپا این متن را خطاب به فرزندانش نوشته است. جلال متینی

مشارکت با او در پرورش شما بود. روزگار، دوام آن خوشدلی را از من دریغ کرد، اوضاع مملکتی و ترتیب زندگانی شخصی ما هم نگذاشت در کسب معرفت و خدمت به ابناء نوع به طوری که منظورم بودم موفق شوم ولیکن با همه محرومی و مهجوری که نصیب من شده باز خود را سعادتمند می‌دانم چه به شرافت و آبرومندی زندگی کردم، با این که در پی جاه و مقام نبودم به همه مقامات عالیه رسیدم در حالی که به هیچ دنائت و رذالتی تن درندادم، با آنکه در محیط فاسدی غرق بودم همه کس می‌داند که دامنم آلوده نشد و اگر معدودی از روی جهل یا حسد و غرض با من عداوت ورزیدند خود ملوث شدند و کیست که تمام سرگذشت او در دنیا مطابق مطلوبش بوده باشد. خلاصه میراثی از نیک‌نامی و شرافت از پدرانم به من رسیده بود، آن را سبک نکردم بلکه مع شئی زائد به شما تحویل می‌کنم و این کیفیت را بالاترین نعمتها و سعادتها می‌دانم. غرض این است که از روزگار خود شکایت ندارم اما اینک دوره جوانی طی شده و قوایم رو به انحطاط می‌رود و ابواب تمتع و تنعم به رویم مسدود می‌گردد و در دنیا دیگر هیچ توقع و انتظاری و امید و آرزویی ندارم جز اینکه شما را مردان لایق و هنرمند و باشرف و آبرومند بینم و اگر عمرم بدیدن وفا نکند لااقل بدانم که در خط وصول به این مقامات هستید. اگر ان شاء الله چنین شد خاطر من آسوده و خرسند و عاقبت کارم بخیر خواهد بود. به قول شیخ بزرگوار... حیات نکونام و... و اگر خدای نکرده غیر از این شود زحمات خودم و اسلافم به هدر و عزم باطل خواهد بود، و بس خجالت که از این حاصل اوقات خواهم برد. اینکه می‌گویم نه از آن است که درباره شما شک و شبهه دارم، بحمدالله امیدم از شما کامل است، عموی شما هم که در واقع مربی شما بوده یکی از بهترین مردم است.^۱ خودم را که می‌شناسم و مادر شما نیز فرشته بود و از ناصیه خودتان نیز آثار خوبی ظاهر است. بنابراین، دلیلی ندارد که در فطرت شما جز خوبی چیزی باشد و معاشرت چند روزه... بی‌معنی هم یقین دارم در طبع شما تصرفی نکرده و طینت پاک شما را نیالوده است. مع ذلک وظیفه خود می‌دانم شما را متنبه کنم که قدر خود را بدانید و نعمتهایی را که خدا به شما داده متذکر و متشکر باشید تا افزوده شود.

فرزندان عزیز از خدا غافل نشوید و ملتفت شوید که من وقتی خدا می‌گویم آن وجودی را که مشهدی حسن و رباه خانم و حاجی فلان و ملا بهمان تصور می‌کنند در نظر ندارم. خداوند همان حق و حقیقت است که در وجود او شکی نیست [پایان صفحه اول] و مدار جمیع امور

۱. ابوالحسن خان فروغی، تنها برادر محمدعلی فروغی، مردی ادیب و شاعر و حکیم بود. وی در خانه برادر خود در خیابان سعدی زندگی می‌کرد، و در طی سفرهای مکرر برادر به اروپا، وی مسؤولیت نگاهداری فرزندان برادر خود را به عهده داشت (به نقل از جمشید فروغی).

عالم است. هر شخص و هر امر که از خدا یعنی حقیقت دور شود به هر اندازه که از راه راست منحرف شود به همان نسبت از سعادت محروم می‌گردد. زنهار، بدانید که این سخن بیهوده نیست، عقلای دنیا همه در این باب متفق بوده و اگر شخص کور نباشد هر روز به شهود و عیان می‌بیند و حسن می‌کند، و در عمر پنجاه ساله خود به فرموده حضرت خواجه هزار بار من این نکته کرده‌ام تحقیق و به تجربه رسانیده‌ام و مطمئن باشید که من نه به موهومات قائلم نه خیالات شاعرانه دارم، و عرفان‌بافی نمی‌خواهم بکنم. در این موقع هم که به جگرگوشگان خود وصیت می‌کنم نه جای شوخی است نه مقام تزویر نه خودنمایی و نه مجلس‌آرایی. آنچه می‌گویم از روی تجربه و تحقیق و تعقل است و حاصل عمر خود را برای شما می‌گذارم، می‌گویم و می‌روم و شما را به خدا می‌سپارم.

پس ای فرزندان من از راه راستی و جاده درستی و شرافت و امانت خارج نشوید. دروغ نگوئید، بدقول و وعده خلاف نباشید. از دزدی و تقلب سخن نمی‌گویم، چه معاذالله که درباره شما تصور آن را بکنم، اما از خلاف امانت و تصرف غیرمشروع در مال غیر و بدحسابی و تحصیل مال به طریق غیر شریف احتراز کنید و بدانید که فقر و مسکنت با شرافت و عزت منافات ندارد. به خاطر بیاورید که من در دنیا تقریباً هیچ نداشته‌ام و ندارم، مع ذالک همیشه محترم و معزز بوده‌ام بلکه عزتم از همین راه حاصل شده که برای مال و مکنت دست و پا نکرده‌ام. از قرض برحذر باشید که انسان را ذلیل می‌کند. اگر خدای نکرده دست تنگ شدید حتی الامکان صبر و قناعت پیش بگیرید. اگر گاهی دیده باشید من در خرج کردن اساک کرده‌ام به این ملاحظات بوده و برای این که مجبور نشوم دست پیش کسی دراز یا توقع و تقاضایی کنم یا به وسائلی که منافی شرافت باشد متوسل گردم. ملتفت باشید که در جوانی طبیعت خودپسندی... گاهی بر عقل و متانت غلبه می‌کند و انسان را به راه خطا می‌اندازد. من هم این عوالم را طی کرده‌ام اما بعد همیشه گرفتار پشیمانی شده و برخورده‌ام به اینکه نقض غرض کرده‌ام.

فرزندان عزیزم تصور نکنید از شما توقع دارم مرتاض باشید و خود را از هر تمتع و تنعمی محروم کنید. البته طبیعت انسان تقاضاهایی دارد که امتناع از آنها مشکل است، ضرورت هم ندارد. فقط سفارش من به شما این است که در هر مورد از جاده درستی و شرافتمندی خارج نشوید و از ننگ و عار احتراز کنید و هواهای نفسانی شما را غافل نکند، مخصوصاً در معاشرت با زن احتیاط را از دست ندهید و متوجه باشید که هر قدر زن ممکن است مرد را سعادتمند کند بیش از آن می‌تواند به شقاوت بیندازد. جان و مال و آبروی انسان به اندک لغزش به باد می‌رود. با

زن باید مهربان بود، احترام باید کرد، گول نباید زد، اما احتیاط را از دست نباید داد. به دام نباید افتاد، ریش را نباید گیر داد. در مذاکره و مخصوصاً مکاتبه کلیه و بالاخصاص [پایان صفحه دوم] با زن خیلی احتیاط باید کرد که از این راه ممکن است مخاطرات و افتضاحات متوجه شود و جبران آن ممکن نگردد. بالاخره دلبستگی به زن نباید پیدا کرد مگر آن زن که شخص او را به همسری اختیار می‌کند و در آن باب فوق‌العاده محتاط باید بود. اولاً برای ایرانی حتی‌الامکان مزاجت با اروپایی به مصلحت نیست چه نادر اتفاق می‌افتاد که سعادت خانواده فراهم کند و اگر احیاناً پیش آمد باید متلفت بود که شرایط جمع و مخصوصاً زن نجیب و از خانواده صحیح و آبرومند باشد که در انتظار موجب وهن و خفت نشود و عمر انسان پس از شیرینی کامل اوایل امر تماماً به تلخی نگذرد.

فرزندان عزیز یکی از موجبات بزرگ بدبختی انسان معاشر بد است، زنهار از معاشر بد برحذر باشید و... سعی کنید که همشین خوب داشته باشید و خوبی همشین را در ظاهر خوب و خوش صحبتی و تعارفات و مهربانهای معمولی تصور نکنید، اما با هرکس معاشر می‌شوید خلق خوش داشته باشید، بدگوشت نباشید، هر خیر و خوبی که از دستتان در حق غیر برمی‌آید مضایقه نکنید. برای هیچکس شر نداشته باشید، ولیکن خود را اسیر هیچکس نکنید. اسرار خود را به هرکس نگوئید اگرچه شخص باید طوری رفتار کند که سری نداشته باشد. مقصودم کلیه امور زندگانی است. مردمان بد نفس مغرض ممکن است امور جزئی را وسیله استفاده قرار داده و به سوی نفع خود و ضرر شما بکشانند، و به خاطر داشته باشید که من با همه سلامت‌روی باز دشمن دارم و ممکن است در صدد برآیند که به شما مستقیماً یا به توسط شما به من صدمه برسانند. پس ملتفت باشید که به دام نیفتید و وسیله به دست مغرضین ندهید ولیکن از صدق و صفا هم نگذرید و حيله و تزویر را در معاشرت با مردم جایز ندانید.

آخرین وصیت من به شما راجع به تحصیلات است. چون بحمدالله رشید و عاقلید زیاد حاجت به توضیح و تاکید در لزوم اهتمام در امر تحصیل ندارم. اولین نکته که البته متوجه آن هستید آن است که من با وجود آن که بضاعتی ندارم و نه می‌توانم و نه میل دارم وسایل و وسایطی را که دیگران برای تحصیل مال دارند به کار ببرم، مع هذا تحمل مخارج گزاف [را] برای تحصیلات عالی شما بر خود هموار کرده‌ام، با این نگرانی که آیا از عهده آن برآیم یا نه و اکنون که در این خط داخل شده‌ام البته حتی‌الامکان باید دنباله آن را بیاورم و لو این که محرومیت‌های دیگر از قبیل فروش خانه و اثاثیه و صرفه‌جوییها و قناعت‌های خود و سایر اولادم [را] روا بدارم زیرا

روزگار متلزم نشده است که من همیشه وزیر بوده یا شغل داشته باشم بلکه اگر امید مرحمت الهی نباشد کار من از همه کس بی اعتبارتر است. عشق من به هنرمندی شما مرا از [پایان صفحه سوم] این ملاحظات بازداشت. دل به دریا زدم و توکل به خداوند کردم به امید این که فضل او در این مورد با من یاری کند و مرا درمانده نگذارد، ولیکن شما در عالم انصاف و مروت نسبت به من و برادران و خواهران خود این نکات را باید منظور بدانید و هر قدر در قوه دارید از اقامت در اروپا برای تکمیل عقل و نفس خود استفاده کنید و نگذارید مدت اقامتان در اینجا زیاده از اندازه لزوم شود و هر چه زودتر بتوانید با سرمایه علمی و عملی سرشار مشغول کار شوید هم خود متمتع گردید هم ابناء نوع را مستفیذ کنید، و من و خود و مملکت را از وجود خویش سرفراز نمایید و به خاطر داشته باشید که وطن ما به وجود مردان هنرمند از همه چیز محتاج تر است بلکه در واقع تمام فقر و احتیاج او ناشی از فقر اشخاص لایق است، و متذکر باشید که ممکن است بار نگاهداری خانواده به دوش شما بیفتد و این احتمال هر روز در پیش است و باید آماده آن شوید، و نیز به یاد بیاورید که امروز جوانهای ایرانی بسیارند که در خط تحصیل و مشغول کارند. اگر عده زیادی از آنها بی لیاقت یا بی استعداد باشند جماعتی هم غیرتمند و مستعدند و عنقریب به مقامات عالی علم و هنر می رسند و شایسته آن است که شما نسبت به اقران و امثال خود تفوق و امتیاز داشته باشید. بالاخره من و اسلافم در ترقی و تعالی مملکت تأثیر و مدخلیتی داشته ایم و حق این است که شما اخلاف ما هم این سیره و شیوه را از دست ندهید تا بر عزت و حرمت خانواده بیفزایید.

حاصل کلام این که انسان هر چند مجبور است در هیئت اجتماعی زندگی کند و از آن تبعیت نماید باز حتی الامکان باید مستقل و آزاد باشد، و استقلال و آزادی برای فردی از افراد ممکن نیست مگر این که اولاً به قناعت و شرافت و مناعت زندگی کند و خود را اسیر هوا و هوس بیهوده ننماید، ثانیاً وجود خویش را محتاج الیه هیئت اجتماعی قرار دهد و هرچه می گیرد معامله باشد نه گدایی و مفت خوری، و در معامله با هیئت اجتماعی مغبون باشد نه... یعنی اگر اجر و مزدی که می گیرد کمتر از خدمتی باشد که انجام داده بهتر از آن است که در ازای نعمتی که درمی یابد خدمتی نکند و برای حصول این... باید شخص هنرمند باشد. کسانی که در اول عمر زحمت تحصیل سیر و کمالی به خود نمی دهند چون وارد عرصه زندگی شدند یا باید به حقارت و ذلت بسازند یا اگر طبعی عالی دارند باید به شارلاتانی و تملق و... خدعه و تزویر و تقلب و دسیسه اسباب چینی متوسل شوند، و یقین بدانید که محنت این کارها به مراتب بیش از زحمت

تحصیل کمال است و غالباً نتیجه هم نمی‌دهد و منتهی به بدنامی و بی‌آبرویی می‌شود، علاوه بر این که شخص پیش نفس خود خجل است و حقیقتاً سرافراز نیست.

نور چشمان عزیزم از این مشروحه مقصودم این نبود که برای شما رساله اخلاقی بنویسم. کتب اخلاق بسیار است، ان شاء الله می‌خوانید و از آن برخوردار می‌شوید. من می‌خواستم از تجارب شخصی خود آنچه مقتضی حالت حالیه شماست بیان کنم. بعدها هم هر وقت هر چه به نظرم لازم نماید خواهم گفت، اما اگر گفتن از من است کار بستن از شماست. والسلام علی من تبع الهدی. [پایان صفحه چهارم]*